

مطالعات فرهنگی عامه

مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه اثر دومینیک استریناتی، جمع بندی همراه با نقد بررسی نسبتاً مطلوبی از نظریه‌هایی است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم به موضوع مهم فرهنگ عامه (popular culture) پرداخته‌اند. کتاب شامل یک مقدمه و هفت فصل است. مرور نظریه‌های فرهنگ توده‌ای، مکتب فرانکفورت، ساختارگرایی (نشانه‌شناسی)، مارکسیسم و اقتصاد سیاسی، فمینیسم، پست مدرنیسم و جمع بندی مؤلف هفت فصل این کتاب را تشکیل می‌دهند. چرایی پرداختن به نظریه‌های فرهنگ عامه و تعریف این مفهوم دو مسئله مهمی است که مؤلف در مقدمه به آنها پرداخته است. ورود تدریجی فرهنگ عامه به عنوان موضوع مطالعاتی مهم در برنامه‌های آموزشی و افزایش روز افزون تأثیر فرهنگ عامه بر زندگی مردم در جوامع سرمایه‌داری غرب به صورتی که در رسانه‌های جمعی ارائه می‌شود، دلایل عمده ارزیابی انتقادی نظریه‌های فرهنگ عامه در این کتاب ذکر شده است.

استریناتی اعتراف می‌کند که علیرغم آنکه کتاب وی درباره فرهنگ عامه است اما تلاش زیادی برای تعریف این مفهوم به عمل نیاورده است. این نکته به ویژگی مفهوم فرهنگ عامه مربوط است. هر یک از نظریه‌های فرهنگ عامه تعریف خاصی از آن ارائه کرده‌اند؛ گاه فرهنگ عامه پدیده‌ای کاذب، مخرب و منفی تلقی می‌شود که باید با نقد روشنگرانه آثار آن را از اذهان مصرف کنندگان زدود. گاه فرهنگ عامه پدیده‌ای فی نفسه نه

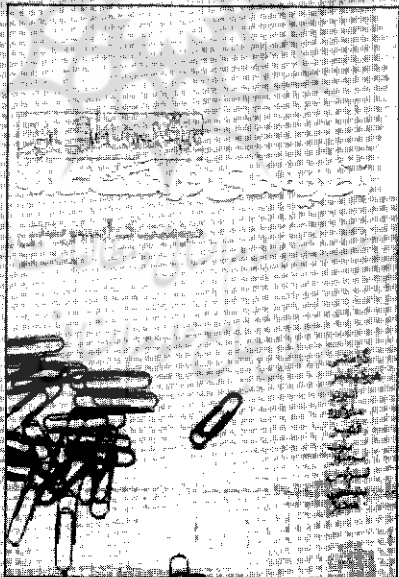
مطلوب و نه نامطلوب در نظر گرفته شده است به طوری که نوع برخورد مخاطبان با آن، نتایج استفاده از این فرهنگ را تعیین می‌کند. بنابراین، برای کتابی که هدف خود را بررسی نظریه‌های فرهنگ عامه قرار داده است، تعریف از پیش معین از این مفهوم چندان کاربردی نیست. با وجود این، استریناتی در ضمن وفاداری به این اصل که «تعریف فرهنگ عامه به صورت مستقل از نظریه‌ای که برای توصیف آن طراحی شده است دشوار به نظر می‌رسد»؛ تعریفی حداقلی از این مفهوم ارائه کرده است: «فرهنگ عامه همان چیزی است که در یک مجموعه از بدایع ساخت بشر که به طور عمومی در دسترس هستند، وجود دارد: فیلم، نوار، موسیقی، پوشاک، برنامه‌های تلویزیونی، وسایط حمل و نقل و غیره» (ص ۱۸)

در این نوشتار، که هدف خود را معرفی کتاب قرار داده است هریک از فصلهای هفت گانه کتاب به طور جداگانه معرفی می‌شوند.

فصل اول - فرهنگ توده‌ای و فرهنگ عامه

فرهنگ عامه با نظریه فرهنگ توده‌ای پیوند عمیقی دارد. پیدایش رسانه‌های جمعی و افزایش روند تجاری شدن فرهنگ و اوقات فراغت در دهه های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ زمینه ساز شکل گیری نظریه فرهنگ توده‌ای شدند. سه درون‌نمایه اصلی این نظریه به شرح ذیل است: اول، اینکه چه چیزی و با چه کسی (کسانی) فرهنگ عامه را تعیین می‌کند؟ فرهنگ عامه از کجا می‌آید؟ از میان مردم بر می‌خیزد یا اینکه از سوی سرامان بر مردم تحمیل می‌شود؟ دوم، اثرات تجاری شدن و صنعتی شدن

محمد رضا یار
دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران
velashed@yahoo.com



مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه
دومینیک استریناتی
تیرا پاک نظر
۱۳۸۰، ۲۰۰۰، نسخه ۱۳۸۶، صفحه ۲۳۰، تومان

برفرهنگ عامه چیست؟ و درونمایه سوم، که توجه خود را به نقش ایدئولوژیکی فرهنگ عامه معطوف داشته است. ایدئولوژی و مقاومت دو مفهوم اساسی مورد نظر در این بخش است «در این نظریه فرهنگ توده‌ای همان فرهنگ عامه است که باشیوه‌های صنعتی تولیداتیوه، تولید و در بازار به جمعیت انبوه مصرف کننده عرضه می‌شود.» این نظریه بر چند مسئله اساسی در تولید فرهنگ عامه تاکید دارد:

۱. تولید صنعتی و انبوه فرهنگ بر مبنای سنجش ارزش افزوده صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، الزامات سود تجاری تعیین کننده نوع کالاهای تولید شده است.

۲. در این نظریه پیام‌گیران یا مخاطبان فرهنگ‌عامه منفعل و آماده استثمارند. پیام‌گیران افرادی‌اند که لذت کاذب مصرف، اراده آنها را سست کرده است. در مصرف کالاهای فرهنگی توان‌گزینش و مصرف آگاهانه را از دست داده‌اند و در ارتباط با یکدیگر ناتوان‌اند. در جامعه توده‌ای مردم اتم‌های جدا یا به گفته دیوید رابینزمن «جمعیت تنها» بی‌شکلی می‌دهند که ارتباط موثری با یکدیگر ندارند. اینها کنشگرانی‌اند که قادر به حل کامل و واقعی مشکلات خود نیستند. چون توان تفکر خود را به دلیل حاکمیت فرهنگ توده‌ای از دست داده‌اند. این فرهنگ واقعیت را ساده می‌انگارد و بر مشکلات آن پوشش می‌گذارد. به همین دلیل، اساساً خنثی کننده و خاموش کننده است.

۳. از دغدغه‌های دیگر نظریه فرهنگ توده‌ای مسئله آمریکایی شدن بود. چرا که، این فرایند از یک طرف استانداردهای زیبا شناختی و ارزشهای فرهنگی و از طرف دیگر فرهنگهای ملی را تهدید می‌کرد. ماتیو آرنولد در کتاب فرهنگ و آندرش (۱۸۶۹) دو ویژگی آمریکایی شدن را گرایش به سوی تجزیه و اعتیاد به مسائل کم‌اهمیت بر می‌شمارد. از سوی دیگر لی‌وس خصوصیت عمده فرهنگ آمریکایی را یکسان‌سازی عنوان می‌کند. در واقع یکی از دغدغه‌های اصلی منتقدان فرهنگ توده‌ای از بین رفتن تمایز میان فرهنگ والا، فرهنگ قومی و فرهنگ مبتذل و تقلیل همه آنها به فرهنگ تجاری بود. پژوهش هوگارت با عنوان فواید سواد (۱۹۵۷) نشانه از بین رفتن خرده فرهنگهای قومی طبقه کارگر انگلستان و حاکمیت فرهنگ مبتذل توده‌ای است. کتاب هوگارت نشان می‌دهد که جامعه اصیل طبقه کارگر در حال حل شدن در چهالت فرهنگی فرهنگ توده‌ای و آمریکایی‌گرایی است.

این نظریه نخبه‌گرا است. به این دلیل که به فرهنگ عامه یا توده از نگاه زیبا شناسانه مورد نظر نخبگان می‌نگرد. ظاهراً مصرف کنندگان فرهنگ توده‌ای «معتادان فرهنگی» قابل کنترل، منفعل و احساساتی‌اند. تنها نخبگان‌اند که کلید حقایق فرهنگی را در دست دارند و با این منطق، سلاخی مردم را مردود می‌شمارند. از طرفی دیگر، نخبه‌باوری دامنه و تنوع فرهنگ عامه، بینشها و تضادهای درون آن را نادیده می‌گیرد. این نظریه از واژه «اصیل» استفاده می‌کند اما معلوم نیست که اصیل یعنی چه و از کجا می‌توان پی برد که یک فرهنگ اصیل است. به طور کلی این نظریه به جای توجه به حال، بیش از حد، به گذشته‌ای متعالی تکیه دارد. درک کافی از تغییرات اجتماعی و فرهنگی ندارد، پتانسیل ضد دموکراتیک دارد و در نهایت، نگاه تحقیرآمیزی نسبت به پیام‌گیران فرهنگ عامه دارد.

فصل دوم - مکتب فرانکفورت

استریناتی نظریه فرانکفورت را هم محدود و هم قدیمی ارزیابی می‌کند. به طوری که، این نظریه بر خلاف سالهای پیش گسترش چندانی ندارد. با وجود این، نظریه فرانکفورت به عنوان مقیاسی است که سایر نظریه‌های

فرهنگ عامه با آن سنجیده می‌شوند. این برداشت از مکتب فرانکفورت و شباهت این مکتب با نظریه فرهنگ توده‌ای سبب شده تا برخلاف فصل اول، این فصل، از تفصیل و استحکام کمتری برخوردار باشد.

مولف پس از بیان زمینه‌های شکل‌گیری این مکتب به نقد نظریه پردازان این مکتب، از روشنگری، نظریه مارکسیسم درباره استعاره زیر بنا - روبنا و انقلاب پرولتاریایی و تاثیر نظریه بت وارگی مارکس بر این نظریه پرداخته و آن را برای نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت اساسی تقلی می‌کند. تاثیر این نظریه به ویژه در کار آدورنو در تحلیل موسیقی پاپ نمایان است. در آنجا آدورنو به جای «بت وارگی کالا» از «بت وارگی موسیقی» سخن می‌گوید. جان کلام مکتب فرانکفورت درباره فرهنگ عامه این است که جامعه سرمایه‌داری از طریق صنعت فرهنگ، تداوم و بقای خود را تضمین نموده است. صنعت فرهنگ منعکس کننده استحکام بت وارگی کالا، غلبه ارزش مبادله و رشد سرمایه داری انحصاری دولت است. آدورنو در کتاب دیالکتیک روشنگری (۱۹۴۴) توصیف دقیقی از این فرهنگ ارائه کرده است. انگیزه سود، ماهیت اشکال فرهنگی را تعیین می‌کند. تولید کالاها ضرورتاً مبتنی بر اصل استاندارد سازی است. دو ویژگی مهم کالاهای فرهنگ عامه، استاندارد بودن و فردیت کاذب آنهاست. فرهنگ عامه نوعی ایدئولوژی فاسد کننده و کنترل کننده است که تسلط بازار و بت وارگی کالا را تقویت می‌کند. صنعت فرهنگ، یکسانی و یکرنگی را جانشین هشیاری می‌کند و توده‌هایی منفعل و ناتوان پدید می‌آورد. این فرهنگ با

مکتب فرانکفورت

مانند نظریه فرهنگ توده‌ای، نخبه سالار است،

بر اساس این نظریه

تنها معدودی از افراد روشن بین می‌توانند

با استفاده از تجارب فرهنگی و فکری خود

از فعالیتهای بی اهمیت توده‌ها فاصله گرفته

و در مقابل قدرت صنعت فرهنگ مقاومت کنند

تحلیل نشانه شناسانه بارت

بر تحلیل ساختارگرایان ارجح است،

چون به تاریخ توجه دارد

و سعی دارد که فرهنگ عامه را

به نیروهای اجتماعی و منافع طبقاتی پیوند دهد،

اما بارت معیاری برای اعتبار تجربی

ادعاهای اسطوره شناس ارائه نمی‌کند



دروغها و نه واقعیات، با نیازها و راه‌حلهای کاذب و نه نیازهای واقعی سرو کار دارد. به نظر آدرنو قدرت صنعت فرهنگ در تضمین تسلط و تداوم سرمایه داری و قابلیت آن برای شکل دادن و خلق پیام گیران ضعیف و وابسته، منفعل و خدمتگزار نهفته است. استریناتی در تکمیل بحث خود به تحلیل نظریه آدرنو درباره موسیقی عامه می‌پردازد و در آن شاخصهای این نظریه را به روشنی بیان می‌کند. این نظریه به اعتقاد عموم در دو حیطه شکست خورده است: در ارائه شواهد تجربی برای نظریه‌هایش و استفاده از زبانی مبهم و غیر قابل درک برای بیان عقایدش. مکتب فرانکفورت مانند نظریه فرهنگ توده‌ای، نخبه سالار است، بر اساس این نظریه تنها معدودی افراد روشن بین می‌توانند با استفاده از تجارب فرهنگی و فکری خود از فعالیت‌های بی اهمیت توده‌ها فاصله گرفته و در مقابل قدرت صنعت فرهنگ مقاومت کنند. در این نظریه دائماً از استانداردهایی صحبت می‌شود که متمایز کننده فرهنگ والا از فرهنگ پست است، اما از شاخصهای این معیارها کمتر سخنی به میان می‌آید. تصور این مکتب از نظام سرمایه داری مدرن مبالغه‌آمیز است. در واقع این مکتب، سرمایه‌داری را بیش از حد با ثبات و عاری از تناقض در نظر گرفته است. دیدگاه این مکتب درباره پیام گیران به عنوان مخاطبانی منفعل، دور از حقیقت است ضمن اینکه هیچ معیاری برای نیازهای واقعی و کاذب ارائه نمی‌شود.

فصل سوم - ساختارگرایی: نشانه‌شناسی و فرهنگ عامه

ساختارگرایی و نشانه‌شناسی از دهه ۱۹۵۰ تأثیرات مهمی بر مطالعات فرهنگ عامه داشته است. استریناتی این فصل را با ذکر اهمیت این گرایشها و تفاوت دو مفهوم ساختارگرایی و نشانه‌شناسی آغاز می‌کند. به عقیده مؤلف، ساختارگرایی چارچوب نظری و فلسفی خاصی است که به علوم اجتماعی مربوط است. در حالی که، نشانه‌شناسی مطالعه علمی نظام علائم، از جمله فرهنگ است. نظریه سوسور، اشتروس و بارت در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرند. در تحلیل زیان‌شناسی ساختارگرا و سوسوری به چند مسئله اساسی توجه می‌شود. این تحلیل بر تمایز میان زبان و گفتار، دال و مدلول، دو نوع رابطه همنشینی و جانیشینی و دو نوع تحلیل همزمانی و در زمانی در اندیشه سوسور استوار است.

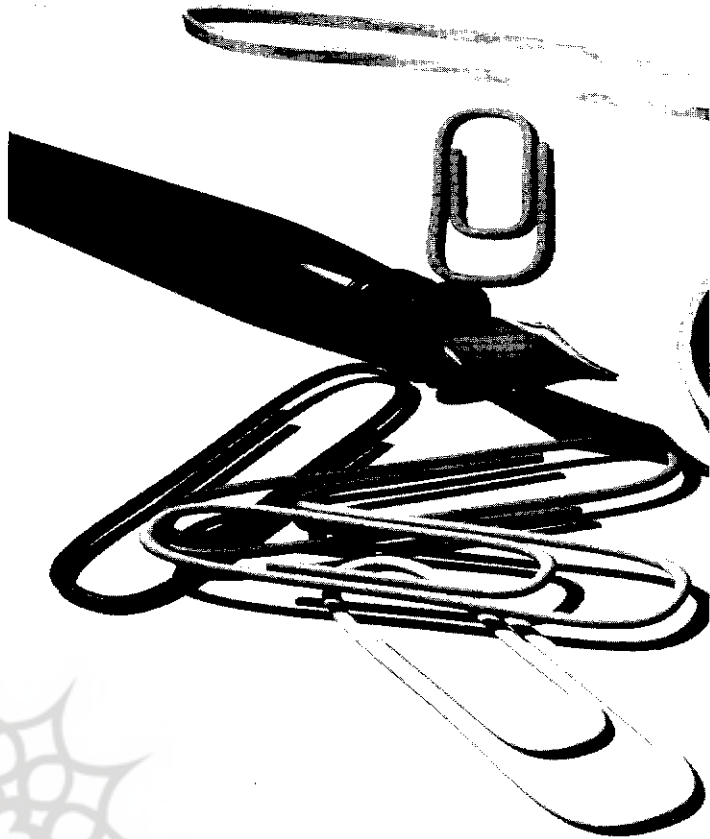
علاوه بر این، نکاتی دیگر هم از زیان‌شناسی سوسوری در تحلیل سایر نظامهای نشانه‌ای کاربرد پیدا کرده است. نظامهای نشانه‌ای نظامهایی از علائم مربوط به هم اند که این علائم معنای خود را نه از جایگاهی که در تاریخ دارند بلکه از جایگاه خود در نظام نشانه‌ای مذکور می‌گیرند. رابطه هر یک از این علائم با یکدیگر تعیین کننده معنای نشانه مذکور است. لئو مفهوم تفاوت نقش کلیدی در اندیشه سوسور دارد. علیرغم انتقادات وارد شده بر نظریه سوسور، این نظریه تأثیر عمیقی بر ساختارگرایی و نشانه‌شناسی داشته است. بخشی از اندیشه‌های لوی اشتراوس تحت تأثیر سوسور شکل گرفته است. اشتروس به جای تأکید بر زبان، متوجه جلوه‌های دیگری از فرهنگ مثل خویشاوندی و اسطوره‌ها شده است. ساختارگرایی و نشانه‌شناسی اشتروس به دنبال ساختارهای زیرینی است که تبیین کننده تمامی پراکنده‌گیهای ظاهری در قلمرو فرهنگ انسانی است. این مدل از ساختارهای زیرین، غیر قابل رویت زایا، رابطه‌ای و ناآگاه اما واقعی و جهانشمول، مبتنی بر شبکه‌ای منطقی از تقابلهای دوتایی است. این الگو تأکید دارد که تمام اشکال فرهنگی، معرف ترکیبهای تجربی متفاوت تقابلهای دوتایی است.

ساختارگرایی اشتروس زمینه ساز مطالعات بسیاری در فرهنگ عامه شده است. آکو یکی از روشنفکران و نشانه‌شناسان معاصر و معروف ایتالیایی در بررسی رمانهای جیمز باند به دنبال کشف قوانین ثابتی است که بر ساختار روایی این رمانها حاکم است. این رمانها محبوبیت دارند چون براساس ساختاری زیرین شکل گرفتند که ضامن این محبوبیت است. مطالعه بنت و ولکات درباره رمانهای جیمز باند مثال دیگری از استفاده از رویکرد ساختارگرایانه در پژوهشهای فرهنگ عامه است.

دیدگاه مارکس اساسی را فراهم ساخته که نگرش اقتصاد سیاسی مرداک و گلدینگ به فرهنگ عامه بر آن بنا شده است

بر خلاف رابطه یک طرفه میان ایدئولوژی و سوژه در نظریه آلتوسر،

تسلط هژمونیک بر گروههای تابع از نظر گرامشی، هرگز به طور کامل و تمام شده نیست و همیشه امکان مقاومت و سلب مشروعیت از سلطه هژمونیک توسط گروههای تابع وجود دارد



رابطه نشانه‌ها در نظریه اصلی ساختارگرایی، امری خودبخودی و بی طرفانه است، حال آنکه در نشانه‌شناسی بارت هر نظام نشانه‌ای، نظامی ایدئولوژیک است که در آن، نشانه‌ها در صدد القای پیامهای خاصی به مخاطبان‌اند

مطالعه فرهنگ عامه از دیدگاه نشانه‌شناسی بیشتر شهرت خود را مدیون آثار بارت (۱۹۸۰-۱۹۱۵)، منتقد ادبی و نشانه‌شناس فرانسوی به ویژه کتاب اسطوره‌شناسی وی است. ساختارگرایی و نشانه‌شناسی بارت منعکس کننده دیدگاههای اصلی نظریه ساختارگرایی و نشانه‌شناسی است. اما علیرغم این مبانی مشترک بارت اعتقادی به ساختارهای جهان شمول زیرین در نظام علائم ندارد. از طرف دیگر، رابطه نشانه‌ها در نظریه اصلی ساختارگرایی، امری خودبخودی و بی طرفانه است حال آنکه در نشانه‌شناسی بارت هر نظام نشانه‌ای، نظامی ایدئولوژیک است که در آن، نشانه‌ها در صدد القای پیامهای خاصی به مخاطبان‌اند.

در دیدگاه بارت نظامهای نشانه‌ای هرگز معصوم نیستند بلکه اهداف و علائق خاصی را دنبال می‌کنند. استریناتی صفحاتی را به تحلیل کتاب اسطوره‌شناسی بارت اختصاص داده است. در این تحلیل شرح مختصری از اینکه چگونه نظامهای نشانه‌ای به تاریخ جلوه‌ای طبیعی می‌بخشند آمده است. از نظر بارت اسطوره‌ها ساخته می‌شوند تا علائق تاریخی طبقه بورژوا را علائقی عام، جهان شمول و طبیعی جلوه دهند. بورژوازی خود را به واسطه نظامهای نشانه شناختی باز تولید می‌کند. از این رو، بارت نشانه‌شناسی را رویکردی انتقادی می‌داند که می‌تواند از جامعه اسطوره زدایی کند.

- ساختارگرایی اشتروس فاقد اعتبار تجربی است. در مورد اشتروس این اتهام مطرح است که وی غالباً به سراغ شواهدی تجربی می‌رود که تأیید کننده دیدگاه اوست. تأکید اشتروس بر ساختارهای ذهنی، پیچیدگی دیدگاهش را افزایش داده است. ضمن اینکه ساختارگرایی وی خصطنی ایدئالیستی دارد.

- ساختارگرایی رویکردی غیر تاریخی در مطالعه فرهنگ است. به علاوه در مطالعه فرهنگ خصطنی جبر گرایانه دارد. در این دیدگاه انسان موجودی منفعل و فاقد قدرت تصور می‌شود. همان گونه که درک فرهنگ بدون تاریخ آن غیر ممکن است درک آن بدون نقش فعال انسان‌ها هم ناقص است. تحلیل نشانه‌شناسانه بارت بر تحلیل ساختارگرایان ارجح است. چون به تاریخ توجه دارد و سعی دارد که فرهنگ عامه را به نیروهای اجتماعی و منافع طبقاتی پیوند دهد، اما بارت معیاری برای اعتبار تجربی ادعاهای اسطوره‌شناس ارائه نمی‌کند. روشن نبودن معیار تمایز میان معانی صریح و ضمنی و بی توجهی به تفسیر پیام گیران از جمله انتقادهای دیگر به دیدگاه بارت است.

فصل چهارم. مارکسیسم، اقتصاد سیاسی و ایدئولوژی

هدف استریناتی در این فصل، ارزیابی نقش مارکسیسم معاصر در جامعه‌شناسی فرهنگ عامه است. این فصل با آراء مارکس درباره ایدئولوژی آغاز می‌شود. این شیوه آغاز فصل با تأکید بر مفهوم ایدئولوژی اساساً کاربردی است. چرا که مارکسیستها و کسانی که در چارچوب مارکسیستی به تحلیل فرهنگ عامه می‌پردازند تأکید خاصی بر مفهوم ایدئولوژی دارند. بررسی استریناتی از آراء مارکس در باب ایدئولوژی وجود تفسیرهای متفاوت از جایگاه ایدئولوژی در نوشته‌های مارکس را برجسته می‌سازد. این اختلاف برسر میزان استقلال ایدئولوژی از زیر بنای اقتصادی و مادی است. دیدگاه جبرگرایانه مارکس درباره ایدئولوژی که به الگوی زیر بنا - روبنا مشهور است در آثار وی غلبه دارد. اگر چه با تکیه بر ایدئولوژی آلمانی شواهد بیشتری دال بر استقلال نسبی ایدئولوژی می‌توان یافت. دیدگاه مارکس اساسی را فراهم ساخته که نگرش اقتصاد سیاسی مرداک و گلدینگ به فرهنگ عامه بر آن بنا شده است. این دو سعی کردند تا الگوی «ایده حاکم» را که بیشتر در ایدئولوژی آلمانی مطرح است و الگوی جبرگرایانه زیر بنا - روبنا را با پژوهشهای تجربی ادغام کرده و مدل کارتری را فراهم سازند. یکی از نقاط آغازین این دیدگاه که به نظریه اقتصاد سیاسی در تحلیل فرهنگ عامه معروف است این نکته است که جامعه‌شناسی طبقات توانسته نقش رسانه‌های گروهی را درک کند. جامعه‌شناسی با تلاوم نابرابریهای طبقاتی سروکار دارد ولی به این نکته پی نبرده است که رسانه‌های گروهی در توجیه نابرابری در ثروت، قدرت و امتیاز نقش مهمی داشته‌اند. این نظریه از مکتب فرانکفورت و نشانه‌شناسی انتقاد می‌کند که در

یکی از دغدغه‌های اصلی منتقدان فرهنگ توده‌ای از بین رفتن تمایز میان فرهنگ والا، فرهنگ قومی و فرهنگ مبتذل و تقلیل همه آنها به فرهنگ تجاری بود

مورد استقلال اشکال فرهنگی مبالغه می‌کنند. نظریه‌های مذکور اشکال فرهنگی را جدا از مناسبات اجتماعی که در آن عمل می‌کنند مورد بررسی قرار داده و بنابراین نمی‌توانند بررسی تاریخی مشخصی از تولید اقتصادی فرهنگ انجام دهند. رویکرد اصلی مرداک و گلدینگ معطوف به مالکیت کنترل رسانه‌های گروهی و تولید فرهنگی است. هدف رسانه‌های گروهی باز تولید نابرابری طبقاتی است. پس، اگر بتوانیم نشان دهیم که مالکیت و کنترل رسانه‌های گروهی در انحصار طبقه حاکم است آنگاه روشن می‌شود که رسانه‌ها در جهت باز تولید نابرابری گام برمی‌دارند. از آنجا که پژوهشها موید این انحصارند در نتیجه ایده مارکس مبنی بر اصل تطابق «ایده‌های حاکم» با «طبقات حاکم» تأیید می‌شود.

نظریه ایدئولوژی آلتوسر و نظریه گرامشی دو رویکرد چپ به مقوله فرهنگ عامه است. آلتوسر که از طریق مفهوم ایدئولوژی با تحلیل فرهنگ عامه پیوند می‌خورد، سعی دارد تا رویکرد جبرگرایانه مارکس را تعدیل کند و استقلال بیشتری برای ایدئولوژی در نظر می‌گیرد. نو آوری آلتوسر تکیه‌اش بر مفهوم باز تولید است. به نظر او دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت (داد) مانند رسانه‌های گروهی آموزش و پرورش و فرهنگ عامه نقش موثری در باز تولید مناسبات سرمایه داری دارند. آلتوسر خو را به کار کرده‌های ایدئولوژی محدود نکرد. وی در پاسخ به این سوال که «ایدئولوژی چیست؟» چگونگی عملکرد ایدئولوژی را توضیح می‌دهد. سه فرضیه اساسی آلتوسر در اینجا این است: الف. ایدئولوژی مظهر روابط خیالی افراد با شرایط واقعی موجودیت آنهاست. ب. ایدئولوژی نیرویی مادی در جوامع است و ج. ایدئولوژی افراد را به عنوان سوزده‌های ایدئولوژی استیضاح (interpellate) می‌کند.

نظریه آلتوسر با مشکلات جدی مواجه است. این مشکلات سبب شده تا کاربرد محدودی در مطالعه فرهنگ عامه داشته باشد. انتزاعی بودن، کارکردگر بودن، جبرگرایی، نادیده گرفتن تضاد و حتی عدم موفقیت در گریز از جبرگرایی اقتصادی برخی از مشکلات نظریه ایدئولوژی آلتوسر هستند. از این رو، توجه بیشتری به نظریه گرامشی در تحلیل فرهنگ عامه صورت گرفته است. جدال با اقتصادگرایی و جبرگرایی در نظریه مارکسیستی و ارائه نظریه‌ای درباره روبنا که استقلال و اهمیت ایدئولوژی را محترم شمارد اهداف نظری گرامشی بودند. مهم‌ترین مفهوم در تحلیل گرامشی، هژمونی است. هژمونی به این معناست که طبقه‌ای توانسته طبقات دیگر را به پذیرش ارزشهای اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود ترغیب کند. از طریق هژمونی طبقات حاکم قادرند تا سلطه خود را با تضمین «رضایت خود جوش» تحکیم بخشند. گرامشی فرهنگ عامه را بر حسب کشمکش بر سر هژمونی تعریف می‌کند. این کشمکش در جامعه مدنی صورت می‌گیرد. جایی که نهادهایی مثل خانواده، کلیسا، آموزش و پرورش، رسانه‌های گروهی و احزاب عمل می‌کنند. مفهوم مقاومت در تحلیل گرامشی وجه تمایز دیگر با نظریه آلتوسر است. بر خلاف رابطه یک طرفه میان ایدئولوژی و سوزده در نظریه آلتوسر، تسلط هژمونیک بر گروه‌های تابع از نظر گرامشی، هرگز به طور کامل و تمام شده نیست و همیشه امکان مقاومت و سلب مشروعیت از سلطه هژمونیک توسط گروه‌های تابع وجود دارد.

فصل پنجم. فمینیسم و فرهنگ عامه

استریناتی ادعا دارد که افزایش توجه به حضور زنان در فرهنگ عامه در حوزه مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی فرهنگ بخشی از تجدید حیات وسیع‌تر فمینیسم است. وی در این فصل حناقل از سه شاخه فمینیستی صحبت می‌کند. فمینیسم لیبرال که استفاده و باز تولید نابرابری از زنان را در رسانه‌ها و فرهنگ عامه مورد انتقاد قرار داده و معتقد است که برای حل این مشکل باید قوانینی وضع کرد که فرصتهای برابر را برای زنان پدید آورد. فمینیسم رادیکال معتقد است که منافع زنان و مردان اساساً با هم فرق دارند. پندر سالاری و سرکوب زنان مهم‌ترین شکل تاریخی تقسیم اجتماعی و سرکوب از نظر این گروه است. راه حل این مشکل جنلی کامل زنان، از مردان است.

فمینیسم سوسیالیستی، نوع سوم، تأکید جنبش رادیکال مبنی بر وجود پدر سالاری را می‌پذیرد اما راه حل مشکلات را در اصلاحات گسترده در روابط بین مردان و زنان می‌داند.

استریناتی به نقد فمینیستی از فرهنگ عامه اشاره دارد. از نقاط برجسته آن اشاره به فنای نمادین زنان در رسانه‌ها نگاه به زن بر پایه جذابتهای جنسی و عامل وظایف خانگی و باز تولید نقشه‌های خاص زنانه مثل نقش مادری است. به نظر فمینیستها رسانه‌ها زنان را در قالب نقش‌های سنتی و کلیشه‌ای جنسی باز تولید می‌کنند. به نظر آنها رسانه‌ها و فرهنگ عامه بر نابرابری دامن می‌زنند و زنان را تابع، منفعل و تسلیم نشان می‌دهند. نکته دیگری که در این فصل به آن پرداخته می‌شود، نقد کاربرد روشهای تحلیل محتوای کمی در بررسی فمینیستی لیبرال از فرهنگ عامه است. استریناتی اشاره دارد که برخی از مکاتب فمینیستی به چند دلیل از این روش فاصله می‌گیرند. عدم توجه کافی به ساختارهای گسترده‌تر قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگ و فقدان نظریه‌هایی توجیهی که برای نقشه‌های جنسی کلیشه‌ای توجیهی ارائه کنند برخی از این دلایل است. بنابراین، فمینیستها به نظریه‌هایی مانند نشانه‌شناسی ساختارگرایی، مارکسیسم، روانکاوی و نظریه‌های پدر سالاری روی آوردند.

فصل ششم - پست مدرنیسم و فرهنگ عامه

در این فصل استریناتی بر ادعاهای تجربی پست مدرنیسم توجه دارد. عدم انسجام نظری و فکری پست مدرنیسم و نبود منابع روشن و جامع درباره نظریه پست مدرنیسم از جمله دلایل وی برای این شیوه برخورد با پست مدرنیسم در این فصل بوده است. او در تعریف پست مدرنیسم بر ویژگی‌هایی اشاره دارد که از همان ابتدا به جامع نبودن آنها اعتراف دارد. از میان رفتن تمایز بین فرهنگ و جامعه، تأکید بر سبک به بهای فدا کردن جوهر، از میان رفتن تمایز بین فرهنگ عامه و هنر، اختلال و آشفتگی درباره زمان و فضا و افول فرار روایتها از جمله این ویژگیها هستند که دوره اخیر را پست مدرن ساخته است. در ادامه استریناتی به مثالهایی از فرهنگ عامه می‌پردازد تا از طریق آن وجود یا نبود پست مدرنیسم را در این فرهنگ مشخص سازد. معماری، سینما، تلویزیون، تبلیغات و موسیقی پاپ قلمروهای مورد مطالعه استریناتی هستند.

استریناتی در نقد پست مدرنیسم ادعاهای آن را زیر سوال می‌برد. به نظر وی این دیدگاه بر نقش رسانه‌ها تأکید مبالغه‌آمیزی دارد و این ادعاها پایه تجربی ندارند. وانگهی، نقش عواملی مثل محیط کار، خانواده و... در بر ساختن واقعیت کم رنگ شده است. از طرف دیگر، استریناتی معتقد است که خود پست مدرنیسم یک فرا روایت است. نظریه پست مدرنیسم درباره از بین رفتن تمایز هنر و فرهنگ عامه تا حدودی درست است اما مبالغه در این پدیده با معضلاتی مواجه است. مثلاً در مورد سینما این دیدگاه وجود مثالهایی نقض کننده را از قلم انداخته است. دست آخر اینکه، نظریه پست مدرنیسم نمی‌تواند اساس خوبی برای جامعه‌شناسی فرهنگ عامه باشد.

فصل هفتم. جمع بندی

انتظار می‌رود که در فصل نتیجه‌گیری مولف صریحاً موضع خود را در قبال نظریه‌های فرهنگ عامه روشن کند. استریناتی دسترسی به نظریه‌ای جامع‌تر در باب فرهنگ عامه رابه دلیل تفصیلی بودن آن به فرصتی دیگر موکول می‌کند. * وی در این فصل به تحولات اخیر که مسیر آینده مطالعات فرهنگ عامه را رقم خواهند زد پرداخته است. نظریه گفتمان و رابطه‌اش با فرهنگ عامه، رویکرد گفت و شنودی ولوشینف و پوپولیسم فرهنگی از جمله تحولات اخیرند.

پی نوشت:

* حلقل در کتابی که استریناتی در سال ۲۰۰۱ منتشر کرده چنین بحثی مطرح نشده است. نگاه کنید به D.strinati (2001) An Introduction to Studying Popular Culture, Routledge.